جراحی اقتصاد در اغما !

نقدی بر طرح هدفمندسازی یارانه ها

دکتر محسن رنانی
دانشیار اقتصاد دانشگاه اصفهان

دکتر محسن رنانی   مجید صامتی   دکتر جمشید پژویان

اشاره:

بیست و سوم آذر ماه امسال دانشجویان دانشگاه اصفهان شاهد سخنرانیهای دکتر محسن رنانی، دانشیار گروه اقتصاد دانشگاه اصفهان و دکتر جمشید پژویان رییس شورای رقابت کشور پیرامون هدفمندسازی یارانه‌ها بودند. علی‌رغم اطلاع‌رسانی ضعیف، امّا یک‌ساعت پیش از شروع این برنامه به علّت ازدحام علاقمندان، درهای تالار صدر دانشکده‌ی اقتصاد دانشگاه اصفهان بسته شد و کسانی که دیرتر رسیده بودند، مجبور بودند در راهروی دانشکده در جریان این سخنرانیها قرار گیرند.

در این جلسه که گاه به گفتگو و مناظره نزدیک می‌شد، دکتر رنانی برای نخستین‌بار درحضور عموم به بیان دیدگاه‌های خود درباره‌ی طرح هدفمندسازی یارانه‌ها پرداخت. به گمان ما گفته‌های ایشان که از زاویه‌ی تازه‌ای این موضوع را بررسی نموده می‌تواند بصیرت عمومی نسبت به سیاست‌های اقتصادیی از این دست را افزایش دهد. در زیر متن ویرایش شده‌ی سخنان دکتر رنانی را می‌خوانید. ضمناً از انجمن علمی دانشکده‌ی اقتصاد دانشگاه اصفهان نیز برای در اختیار قرار دادن فایل صوتی این گفتگو سپاسگزاریم.

خرسندم که خدمت اساتید و دانشجویان گرامی هستم تا در باب یکی از حساس ترین جراحی های اقتصادی پس از انقلاب صحبت کنیم.

به گمان من طرح هدفمند سازی یارانه ها یکی از حساس ترین اصلاحات اقتصادی سی ساله ی پس از انقلاب است.

سؤال این است که چرا این طرح حساس است؟

حساسیت این جراحی به این علت است که می خواهد زیرساخت های اقتصادی را اصلاح کند. شاید حساسیت آن از اصلاحات ارضی رژیم گذشته شدیدتر و جدی تر و یا حداقل در همان حد باشد. اصلاحات ارضی، نیروی کار را از زمین آزاد کرد و می دانیم که بازار وقتی شکل می گیرد که نیروی کار از زمین آزاد شود. این طرح نیز یک جراحی است که قرار است برخی قیمت ها را از کنترل دولت آزاد کند و کارکرد قیمت در اقتصاد از کارکرد زمین حساس تر است. بنابراین، این جراحی می تواند خیلی حساس باشد و آنچه که به آن اهمیت می بخشد همین است که اگر این جراحی موفق شود گام بزرگی برای بهبود ساختاری اقتصاد برداشته ایم. ولی اگر شکست بخورد آنگاه خساراتی می آفرینند که جبرانش نسل ها طول می کشد و فرزندان من و شما باید هزینه هایش را بپردازند تا روزگاری دوباره دولتی بیاید و همتی کند و ساختار اقتصاد را اصلاح کند. پس مساله ی اصلی این است که آیا شرایط کنونی ایران برای این جراحی خطیر مهیا است یا نه؟

چکیده ی سخنم را در دو جمله عرض می کنم: بدون آن که بخواهیم وارد بحث های فنی اقتصادی شویم می توان گفت طرح تحول تنها تا مرحله ی شناخت بیماری، خوب پیش رفته است. یعنی این که در وضعیت کنونی، قیمت های نسبی درست عمل نمی کنند و قیمت ها نقش علامت دهی خود برای تخصیص بهینه ی منابع را از دست داده اند، سخن درستی است. بنابراین من تا مرحله ی شناخت بیماری، با آنچه که دولت می گوید موافقم. اما آنچه که مساله ی اصلی ماست مراحل بعد از شناخت بیماری است. بعد از مرحله ی شناخت بیماری، چهار مرحله یا شرط وجود دارد که اگر آنها به خوبی دیده نشوند، شاید جواب مناسبی از سیاست هایمان نگیریم و به نتیجه ی مطلوبی نرسیم.

خوب است این نکته را برای دوستان بگویم که حقیقتاً من با مناظره مخالف بودم، چون مناظره در ایران یک کار غیراخلاقی شده است. بد نیست بدانید که امام محمد غزالی هزار سال پیش مناظره را تقبیح کرده و از آن توبه کرده است و گفته است که ما در مناظره می کوشیم خودمان را اثبات کنیم نه حقیقت را. بنابراین اصولاً مناظره کاری غیراخلاقی است چون افراد به دنبال این هستند که خود را اثبات کنند نه حقیقت را و این وضعیت در شرایط ایران امروز شدیدتر است. بنابراین من در ابتدا مناظره را نپذیرفتم. تا این که به طور تصادفی چند روز پیش مصاحبه ی تلویزیونی یکی از مقامات دولت را که به اصفهان سفر کرده بود مشاهده کردم و دیدم که نگاه ایشان خیلی حسابداری و مکانیکی است. در واقع نگاه دولت به هدفمند سازی یارانه ها یک نگاه دو دو تا چهارتایی است. گویی که اقتصاد را یک موجود مرده می بیند که می خواهد یک تکه از آن را ببرد و صرف جاهای دیگرش کند. در حالی که اقتصاد یک موجود زنده است. تیغ جراحی را که به او زدی شروع به واکنش می کند و اگر زنده بودن اقتصاد را در نظر نگیریم قطعاً در سیاست هایمان شکست می خوریم. دیدم که ایشان در آن مصاحبه با یک محاسبه ی سرانگشتی می گویند که «اگر قیمت جهانی بنزین را در نظر بگیریم ما داریم این مقدار پول اضافی را صرف بنزین می کنیم. خوب این پول ها را از مصرف کنندگان بنزین می گیریم و می دهیم به فقرا.» اما باید توجه داشت که اقتصاد صبر نمی کند تا خیلی ساده ما این پول ها را بگیریم و بدهیم به فقرا. همین که پول ها را بگیریم، یعنی قیمت انرژی را گران کنیم، اقتصاد به هم می ریزد و ما تا بیاییم این پول ها را بدهیم به فقرا، رفتارهای بازیگران اقتصادی و رفتارهای همان فقرا عوض می شود و بنابراین نتایج بازی عوض می شود.

بنابراین آنچه که انگیزه ی من شد تا گفتگو را بپذیرم این بود که از این فرصت استفاده کنم تا نکاتی را بگویم به این امید که کمی ابعاد موضوع روشن تر شود. به همین دلیل از یکی از دانشجویان خواستم تا سخنان مقامات کشور را در دفاع از این طرح جمع آوری کند. دیدم که از سال ۷۸ تا کنون

بد نیست بدانید که امام محمد غزالی هزار سال پیش مناظره را تقبیح کرده و از آن توبه کرده است و گفته است که ما در مناظره می کوشیم خودمان را اثبات کنیم نه حقیقت را

همه ی حرف هایی که مقامات ارشد دولت در مورد طرح هدفمندسازی یارانه ها زده اند از همین جنس است که ثروتمندان دارند یارانه ی زیادی می برند و فقرا کم می برند، پس یک پولی نزد ثروتمندان هست می گیریم و می دهیم به فقرا آنگاه توزیع عادلانه می شود.

یک اشکال اساسی در کشور ما هست و آن این است که دیدگاه سیاستگذاران ما به اقتصاد از همان قبل از انقلاب عمدتاً نگاه مکانیکی بوده است. خاطره ای از دکتر پیرنیا، به عنوان بنیانگذار نخستین دانشکده ی اقتصاد در ایران، نقل می شود که شنیدنی است.

می گویند در اواخر دهه ی چهل شاه به او گفته بود که «از وقتی اقتصاد را از دست شما اقتصاددانان گرفتیم، اوضاع مملکت خوب شده است.» چرا؟ چون شاه نگاهش به اقتصاد مکانیکی بود. فکر می کرد حالا که درآمدهای سرشار نفت را دارد می تواند صرفاً با پاشیدن پول در اقتصاد، توسعه و رشد و تمدن بزرگ ایجاد کند. اما بعد از انقلاب نه تنها این نگاه مکانیکی سیاستگذاران ادامه پیدا کرد بلکه یک نگاه فقهی هم به آن افزوده شده است. سیاستگذاران ما اکنون دو نگاه به اقتصاد دارند: یک نگاه فقهی و یک نگاه مکانیکی و هر دوی این نگاه ها این مشکل را دارند که اقتصاد و جامعه را یک موجود زنده و حساس و واکنشگر و دارای حافظه تاریخی نمی دانند.

خیلی ساده نگاه فقهی می گوید فلان کار باید بشود یا فلان قاعده باید رعایت شود، صرف نظر از این که در یک جامعه پویا و پرسشگر چنین کاری شدنی و موثر هست یا نه؟ و بدون توجه به این که پیامدهای آن چیست. نگاه مکانیکی به اقتصاد هم می گوید خوب این پول را از این جا برمی‌داریم و به جای دیگر می بریم و فلان مسأله را با آن حل می کنیم. در حالی که اقتصاد یک موجود زنده است و مطابق حساسیت های یک موجود زنده باید با آن برخورد شود. اقتصاد در طبقه بندی سیستم ها به لحاظ پیشرفتگی در رده ی هشتم سیستم ها طبقه بندی می شود. این بدین معنی است که اقتصاد از بدن انسان که در رده ی هفتم سیستم ها طبقه بندی می شود نیز پیشرفته تر و حساس تر است. یعنی پاسخ های اقتصاد به محرک ها از پاسخ های بدن انسان به محرک ها جدی تر است. اقتصاد یک سیستم زنده است که خودش متشکل از تعداد زیادی موجود زنده است که هر یک از آنها واکنش متفاوتی نسبت به محرک ها یا سیاست ها

نشان می دهند. در حالی که واکنش تمامی سلول های بدن انسان به یک محرک بیرونی، تقریباً یکسان است. به عنوان مثال اگر سمی به بدن تزریق شود همه ی سلول ها با مکانیزم یکسانی به این سم عکس العمل نشان می دهند. ولی جامعه چون از میلیون ها موجود زنده تشکیل شده است، واکنش های متعدد متفاوت و گاهی غیرقابل پیش بینی به برخی محرک ها دارد. بنابراین باید با اقتصاد به عنوان یک موجود زنده، حساس و واکنش گر برخورد کرد.

موجود زنده چیست؟ موجود زنده دو ویژگی دارد: اول این که دارای حافظه است یعنی اطلاعات و رفتار گذشته اش بر رفتار آینده اش اثر می گذارد و دوم این که موجود زنده به محرک های بیرونی واکنش نشان می دهد. با در نظر گرفتن این دو ویژگی در می یابیم که با زدن تیغ جراحی به هر موجود زنده، او، واکنش نشان می دهد و اگر ما از ادامه ی جراحی ناتوان باشیم و آن را نیمه کاره رها کنیم آسیب جدی تری به بیمار وارد کرده ایم. ما در ایران تجربه ی این شروع کردن ها و رها کردن ها را زیاد داریم.

پس نگرانی اصلی ما در نقد این طرح این است که با سابقه ای که از این دولت داریم، احتمال بسیار بالایی می دهیم که این طرح -که فقط از برخی جنبه های نظری قابل دفاع است- شروع شود اما به محض این که این موجود زنده یعنی اقتصاد واکنش هایش آغاز شود، یعنی تورم، موج ورشکستگی بنگاه ها یا اعتراضات احتمالی آغاز شود، دولت این طرح را متوقف کند. در این صورت هزینه های سنگین این جراحی بر اقتصاد ما و نسل های امروز و فردای ما تحمیل خواهد شد اما منافعش حاصل نخواهد شد.

سیاستگذاران ما اکنون دو نگاه به اقتصاد دارند: یک نگاه فقهی و یک نگاه مکانیکی و هر دوی این نگاه ها این مشکل را دارند که اقتصاد و جامعه را یک موجود زنده و حساس و واکنشگر و دارای حافظه ی تاریخی نمی دانند

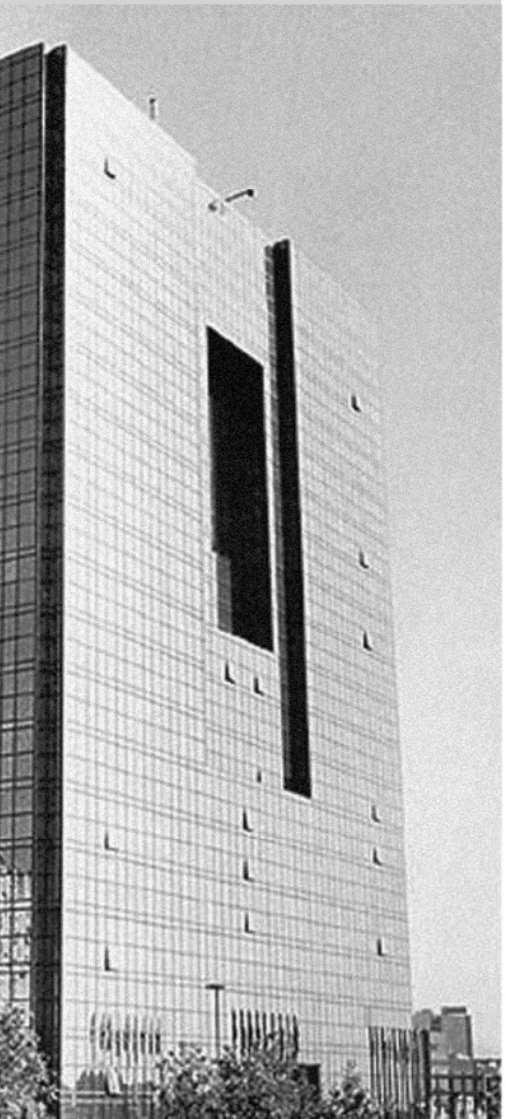

دقت کنید که این طرح دنباله و بخش تکمیلی طرح تعدیل اقتصادی است که در دوره ی دولت آقای هاشمی رفسنجانی شروع شد و در میانه ی راه رها شد. بخشهایی از اصلاحات اقتصادی که سازمان های اقتصادی جهانی برای تکمیل زیرساخت های کشورهای در حال توسعه پیشنهاد می کنند در طرح تعدیل اقتصادی در دوره ی آقای هاشمی شروع شد و اکنون این بخشهایی که اصلاح آنها در طرح تحول مدّنظر قرار گرفته است ادامه یا مکمل همان سیاستهای تعدیل اقتصادی است اما با نام تحول اقتصادی. اما نکته این جاست که طرح تعدیل اقتصادی آقای هاشمی در با ثبات ترین دوران اقتصادی بعد از انقلاب اجرا شد و بعد از دو سه سال متوقف شد. در حالی که طرح تحول اقتصادی، که بسیار حساس تر از طرح تعدیل اقتصادی است قرار است در بی ثبات ترین دوران پس از انقلاب اجرا شود. شاخص های بی ثباتی را بعداً خواهم گفت که چیست. این نکته ی مهمی است که اگر اجرای طرحی با این حساسیت، در یک دوره ی از نظر سیاسی و اقتصادی باثبات، متوقف شده است، به احتمال زیاد در دوره ی بی ثباتی هم متوقف خواهد شد. اما مسأله اینجاست که ما با زدن تیغ جراحی به پیکر اقتصاد آن را به آشوب می کشیم اما بعد که متوقفش کردیم پیامدهای منفی آن تا سالها و گاهی تا نسلها باقی می ماند بدون آن که به نتایج مثبتی دست یافته باشیم یا ساختار اقتصاد را اصلاح کرده باشیم.

نگرانی ما از همین است. طرح های زیادی مانند این را دیده ایم: طرح مالیات بر ارزش افزوده که شروع شد و متوقف شد، یا طرح بنگاه های زودبازده که به آن جدیت دیگر دنبال نمی‌شود و بانک مرکزی و مجلس هم نسبت به نتایج آن خوش بین نیستند و ابراز تردید کرده‌اند. یا طرح مسکن مهر که عملاً و بی سروصدا فتیله ی آنها پایین کشیده شده است یا دیگر آن اهداف اولیه دنبال نمی شود. بنابراین مسأله ی ما این است که اگر چنین جراحی بزرگی آغاز شود و در میانه ی راه این جراحی متوقف شود چه خواهد شد؟

پیش بینی من این است، و امروز می خواهم همه ی حیثیت علمی خود را به میان بیاورم و بگویم که اگر این طرح اجرا شود، در همان شش ماه اول متوقف خواهد شد. من یک بار دیگر در گذشته چنین پیش بینی‌ای در مورد طرح «ضربتی اشتغال» داشتم و آن زمان مورد اعتراض هم واقع شدم، اما درست از آب درآمد. در هنگام بررسی طرح ضربتی اشتغال، مجلس ششم از برخی کارشناسان اقتصادی دعوت کرد تا در یک جلسه غیررسمی نظرشان را در مورد طرح ضربتی اشتغال بگویند. آن جا گفتم که این طرح در کمتر از شش ماه متوقف خواهد شد. البته اندازه‌ی آن طرح یک صدم طرح هدفمندسازی یارانه ها و یک بیستم طرح بنگاه های زودبازده بود، با این حال نتایج مورد انتظار از آن حاصل نشد. امروز هم عرض می کنم که معتقدم اگر طرح هدفمندسازی یارانه ها شروع شود ظرف شش‌ماه -یعنی به محض این که پیامدهایش آشکار شود- مقامات را به عقب نشینی وا می دارد و آن را متوقف خواهند کرد. اما خطر این جاست که وقتی اقتصاد از

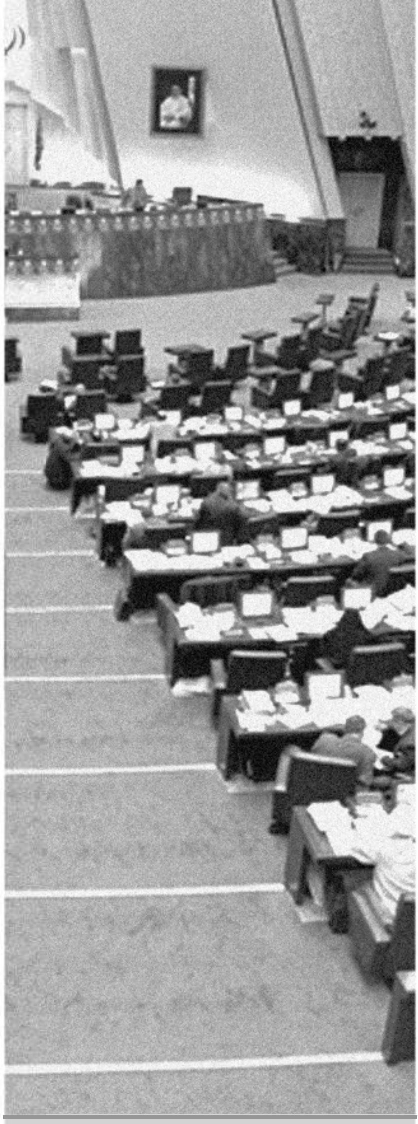

پیش بینی من این است، و امروز می خواهم همه ی حیثیت علمی خود را به میان بیاورم و بگویم که اگر این طرح اجرا شود در همان شش ماه اول متوقف خواهد شد

وضع کنونی‌اش حرکت کرد و تورم بالا رفت و تغییر قیمت‌ها رخ داد، دیگر حتی اگر اجرای طرح متوقف شود، اقتصاد به وضعیت قبلی بر نمی گردد. در این صورت خسارت ها می آید اما نتایج مثبت احتمالی نخواهد آمد.

بگذارید تا همین جا نکته‌ای از استیگلیتز (برنده‌ی جایزه‌ی نوبل اقتصاد) بیاورم که در مورد روسیه گفته است سیاست‌های تعدیل اقتصادی که پس از فروپاشی شوروی در روسیه اجرا شد، روسیه را از لحاظ اقتصادی به یک اقتصاد نیمه‌ورشکسته تبدیل کرد. از نظر اجتماعی نیز آن را به یک کشور پر از فساد و جنایت و ناامنی تبدیل کرد. اگر روسیه‌ی امروز، علی‌رغم همه‌ی این خسارت‌ها، دوام آورده است به چند دلیل است: اول ساختارها و صنایعی که از زمان شوروی به ارث است. دوم، حمایت‌های شدید غرب برای ایجاد ثبات در روسیه. چرا که روسیه لنگر ثبات آسیای میانه و منطقه‌ی اروپای شرقی است. و سوم به دلیل منابع عظیم نفت و گازی که روسیه دارد. و همین جا اشاره کنم که در مناقشه‌ی اتمی ایران و غرب که یکی از عوامل افزایش قیمت نفت بوده و هست، روسیه درآمدهای عظیمی از صادرات نفت کسب کرد و به همین علت به گمان من روسیه یکی از حامیان تداوم یافتن مناقشه‌ی اتمی ایران است تا قیمت نفت بالا بماند و او بیشتر منفعت ببرد. در هرصورت امروز روسیه دارای یک اقتصاد و جامعه ورشکسته است که از نظر استیگلیتز حاصل سیاست های تعدیل اقتصادی است که بعد از فروپاشی روسیه اجرا شد.

شاید بپرسید چرا این گونه می شود؟ پاسخ این است که سیاست هایی از نوع طرح تحول معمولا تورم‌های بالایی به دنبال دارند و تورم، تمام مترها و استانداردهای جامعه را به هم می ریزد. پول استانداردِ استانداردهاست و هیچ جامعه و اقتصادی بدون استاندارد کار نمی کند. ما همه‌ی کالاها را بر اساس ارزش پولی آنها می سنجیم. حتی گاهی ارزش آدم ها را هم با پول می سنجیم. وقتی تورم ایجاد می شود، ارزش پول به هم می خورد و استانداردها به هم می خورد و تمام روابط ما، از جمله روابط اخلاقی، بازتعریف خواهد شد. وقتی به مغازه داری مراجعه می کنیم و می بینیم مغازه دار مدام کالاها را به ما گران تر می دهد کم کم اعتمادمان را به او از دست می دهیم. ما که نمی توانیم مدام قیمت های بازار را چک کنیم پس احساس می کنیم که شاید این فروشنده مشکل دارد و به ما گران می دهد. زمان می برد تا این که بفهمیم همه‌ی جاها قیمت ها بالا رفته است. وقتی تورم داریم، دلمان نمی آید که پولمان را به دوستی قرض بدهیم، احساس می کنیم تا بیاید به ما پس بدهد قدرت خرید پولمان کم شده است؛ پس ترجیح می‌دهیم سکه بخریم ولی به دوستمان قرض ندهیم. پس تورم حتی روابط و مناسبات اخلاقی را هم به هم می ریزد. حالا شاید کسی بگوید اشکالی ندارد، به هر ترتیب این طرح لازم است که اجرا شود. ولی تجربه‌ی دیگر کشورها نشان داده است که جوامعی که پی در پی تورم‌های بالا را تجربه کرده‌اند به لحاظ اخلاقی و

وقتی تورم داریم دلمان نمی‌آید که پولمان را به دوستی قرض بدهیم احساس می‌کنیم تا بیاید به ما پس بدهد قدرت خرید پولمان کم شده است پس ترجیح می‌دهیم سکه بخریم ولی به دوستمان قرض ندهیم پس تورم حتی روابط و مناسبات اخلاقی را هم به هم می‌ریزد

زیرساخت‌ های اجتماعی به جوامع ورشکسته‌ ای بدل شده‌ اند. می‌ دانیم که نظریه‌ ی «سرمایه‌ ی اجتماعی» امروز یکی از نظریه‌ های پیشرفته و پر کاربرد در مطالعات اقتصادی است. در واقع این نظریه می‌ گوید اگر برخی اقتصادها توسعه یافته‌ اند یا برخی کشورهای در حال توسعه توانسته‌ اند سریع رشد کنند، فقط به علت صرف پول یا سرمایه‌ گذاری نبوده است. این‌ ها شرایط لازم بوده‌ اند اما شرط کافی و عامل اصلی، سرمایه‌ ی اجتماعی مردم، اخلاق مردم و فضای اعتماد بین مردم بوده است. پس تورم‌ های پی در پی جامعه را به لحاظ اخلاقی ورشکسته می‌ کند و زمینه‌ های اخلاقی رشد را از بین می‌ برد. ما نزدیک به بیست‌ سال تورم‌ های پی در پی داشته‌ ایم، اکنون شوک‌ های جدید تورمی برای جامعه‌ ی ما می‌ تواند خطرناک باشد. بنابراین مساله‌ ی من این است که طرح تحول قطعاً به دوره‌ ی تازه‌ ای از تورم و تشدید رکود در اقتصاد ایران می‌ انجامد و اکنون در شرایطی هستیم که اقتصاد ایران تحمل یک شوک تورمی و رکودی جدید را ندارد و با اجرای طرح تحول، فضای کسب و کار از وضع کنونی نیز آشفته‌ تر و بی‌ ثبات‌ تر می‌ شود.

بگذارید تا تحلیل خود را با استفاده از تمثیل یک بیمار ادامه دهم. بیماری را در نظر بگیرید که بیماری‌ های متعدد و حاد و مزمنی دارد. می‌ خواهیم این بیمار را درمان کنیم. شرایط درمان چیست؟ فرض کنیم این بیمار باید جراحی شود. برای یک جراحی موفق پنج دسته شرط لازم است. اول شناخت درست بیماری، دوم پیچیدن یک نسخه‌ ی مناسب برای درمان یا جراحی، سوم وجود یک پزشک حاذق و دارای تجربه‌ های موفق در درمان آن بیماری، چهارم وجود اعتماد متقابل و همکاری بیمار با پزشک، و پنجم با ثبات بودن و طبیعی بودن شرایط بدنی بیماری که قرار است زیر تیغ جراحی برود. یعنی بیماری که قرار است جراحی شود نباید تب داشته باشد یا نباید در تشنج یا اغما باشد یا نباید فشارش پایین آمده باشد. پس پنج شرط لازم است تا یک جراحی موفق رخ بدهد.

وضعیت اقتصاد ایران در حال حاضر همانند بیماری است که بیماری‌ های متعددی دارد و برخی از این بیماری‌ ها حساس و خطرناک نیز هستند. اکنون، با توجه به پنج شرط بالا، ببینیم اصولاً شرایط اقتصاد ایران برای یک جراحی موفق مناسب است یا نه؟ شرط اول، شناخت درست بیماری است فرض می‌ کنیم این مرحله انجام شده و بیماری‌ های اقتصاد ایران درست تشخیص داده شده است. گرچه در این مورد هم اما و اگرهای فراوانی وجود دارد و شواهد حاکی از این است که کار مطالعاتی جدّی‌ ای در این زمینه نشده است اما فرض

شرط کافی و عامل اصلی، سرمایه‌ ی اجتماعی مردم، اخلاق مردم و فضای اعتماد بین مردم بوده است پس تورم‌ های پی در پی جامعه را به لحاظ اخلاقی ورشکسته می‌ کند و زمینه‌ های اخلاقی رشد را از بین می‌ برد

می کنیم بین اقتصاددانان توافق وجود دارد که مسائل ساختاری اقتصاد ایران همین هایی هستند که در طرح تحول دیده شده است. گرچه من معتقدم چنین نیست و ما مسائل زیر بنایی تر و زیرساختی تری داریم که اول باید آنها را حل کنیم و تا آنها حل نشوند کوشش های ما برای اصلاح نظام گمرکی و نظام بانکی و نظام مالیاتی و نظام توزیع به نتیجه ی مطلوب نخواهد رسید. ما فعلاً وارد این بحث نمی شویم و می پذیریم که طرح تحول اقتصادی و بخش اول آن یعنی طرح هدفمندسازی یارانه ها تا مرحله ی شناخت بیماری درست پیش رفته اند. یعنی می پذیریم که مساله ی اقتصاد ایران فقدان قیمت های نسبیِ درست است. یعنی می پذیریم که قیمت های انرژی باید آزاد شود و قیمت های نسبی در بازار تعیین شود تا تخصیص بهینه ی منابع صورت گیرد.

اکنون سوال این است: آیا شرط دوم جراحی که مساله ی نسخه پیچی درست و یافتن روش مناسب درمان است، محقق شده است؟ در اقتصاد، نوع یا روش درمان همان سیاست هایی است که اتخاذ می شود. در همان گام اول می پرسیم اکنون که اقتصادی داریم با بیماری های متعدد، چرا باید درمان را از حساس ترین بیماری شروع کنیم؟ آیا بهتر نیست درمان حساس ترین بیماری را بگذاریم پس از درمان برخی بیماری های کم اهمیت تر انجام دهیم. گرچه ممکن است پاسخ این باشد که این موثرترین بخش درمان است یعنی اگر این مساله حل شود بقیه ی مسائل هم حل می شود. ولی باید توجه کرد که اگر در نحوه ی برخورد با این بیماری حساس اشتباه کنیم ممکن است بیمار را بکشیم یا او را به تشنج و اغما ببریم. با چه استدلالی ما جراحی را از حساس ترین و فراگیر ترین بخش اقتصاد شروع می کنیم؟ چون می دانیم انرژی مثل خون در رگ های اقتصاد در حال گردش است. اگر هر ماده ای در این خون تزریق کنید و هر تغییری در آن ایجاد کنید به همه ی اقتصاد سرایت می کند. پس سوال اول این است که چرا ما از حساس ترین بخش بیماری شروع می کنیم که اگر اشتباه کنیم بیمار را با پیامدهای خطرناک و وحشتناکی روبرو می کنیم؟!

نکته ی بعدی این است که این نسخه مطابق کتابهای درسی اقتصاد نوشته شده است. اما آنچه کتاب های درسی می گویند الفبای اقتصاد است. بحث قیمت های نسبی، الفبای اقتصاد است. ولی علم اقتصاد بعد از الفبا، حرف ها و نظریه های دیگری هم دارد. ما چرا تا آخر نمی رویم و در حد بحث الفبای اقتصاد متوقف می شویم؟ اقتصاد نظریه های فراوان دیگری نیز دارد. مثلا کسی به نام داگلاس نورث، برنده جایزه نوبل اقتصادی، چهل سال تاریخ اقتصادی کشورها را مطالعه کرده تا به این نتیجه رسیده است که اقتصاد را فقط به وسیله ی پول

می پذیریم که مساله ی اقتصاد ایران فقدان قیمت های نسبیِ درست است یعنی می پذیریم که قیمت های انرژی باید آزاد شود و قیمت های نسبی در بازار تعیین شود تا تخصیص بهینه ی منابع صورت گیرد

تئوری های اقتصادی بیان ساده شده ی واقعیت هستند نه بیان دقیق آن واقعیت بسیار پیچیده تر است تئوری ها بیان ساده شده و حدی شده ی واقعیت هستند که عمدتاً برای آموزش و توسعه ی دانش تدوین می شوند نه برای سیاستگذاری

نمی توان هدایت کرد. سرمایه، جابه جایی پول و حتی اصلاح قیمت ها توسعه نمی آورد، رشد نمی آورد، بلکه یکسری نهادها، شرایط نهادی و زیرساخت هایی که ویژه ی هر جامعه هستند، اگر برقرار نشود، پول و سایر ابزارهای اقتصادی جواب نمی دهند.

اقتصاد حرف های دیگری هم دارد که آنها را هم باید در سیاستگذاریمان لحاظ کنیم. می دانید که معمولا در مرحله ی آموزش، از ابزارهای تئوریک ساده استفاده می کنیم در حالی که در مرحله ی سیاستگذاری خیلی باید جدی تر و عمیق تر با اقتصاد برخورد کنیم. نظریه هایی که در کتاب های درسی هست برای آموزش است نه برای سیاستگذاری. اگر در پزشکی گفته می شود برای کاهش فشار خون فلان دارو مناسب است این به این معنی نیست که پزشک به تمام کسانی که فشار خون دارند همان دارو را بدهد. بلکه پزشک باید شرایط عمومی بیمار، سایر بیماری های او، سن او، مزاج او، حساسیت های او و نظایر این ها را در نظر بگیرد و نسخه بنویسد. گاهی نیز برای تصمیم در مورد نحوه ی درمان یک بیماری تیم های پزشکی مختلفی باید تشکیل شود و مسائل متعددی را ببینند تا بتوانند به جمع بندی برسند. وقتی در پزشکی برای درمان یک بیماری مهم یا یک جراحی، متخصصین در حوزه های مختلف جمع می شوند تا جمع بندی کنند که کی و چگونه باید جراحی صورت گیرد، قطعاً در درمان بیماری های اقتصادی باید تیم های مختلف فکری کار کنند و همفکری کنند تا به یک سیاست مناسب دست یابند.

بنابراین تئوری های اقتصادی بیان ساده شده ی واقعیت هستند نه بیان دقیق آن. واقعیت بسیار پیچیده تر است. تئوری ها بیان ساده شده و حدی شده ی واقعیت هستند که عمدتاً برای آموزش و توسعه ی دانش تدوین می شوند نه برای سیاستگذاری. برای سیاستگذاری به ویژه در مورد موجود زنده ای مانند اقتصاد، تئوری ها را باید با ویژگی های اجتماعی و روانی آن جامعه ترکیب کنیم و بعد تصمیم بگیریم و سیاستگذاری کنیم. سوال این است که آیا برای اقتصاد ایران این کار انجام شده است؟ من می خواهم بگویم چنین کاری انجام نشده است.

من دیــــدم که آقای رئیــــس جمهور در یکی از بحث هایشان در مورد انرژی گفته اند: ما اولین مصرف کننده ی سرانه ی انرژی در دنیا هستیم و بیش از همه ی کشورهای دنیا هرز روی انرژی داریم. این حرف درستی است. اما سوال این است ما که فهرست بلندی از مقامات اول را در دنیا داریم، چرا می خواهیم اصلاح خودمان را از انرژی شروع کنیم! من حدود بیست مورد یا حوزه را یافته ام که در آنها مقام اول را در دنیا داریم. چرا فکر می کنیم پیش از هر چیزی باید از مقام اول در مصرف انرژی کناره بگیریم؟ فقط مثال می زنم: در تصادفات سالیانه مقام اول را داریم. در مرگ و میر جاده ای ما مقام اول را داریم. در فرار مغزها در بین ۹۱ کشور جهان سوم حائز مقام اول هستیم. صندوق بین المللی پول حساب کرده است که سالیانه ۵۰ میلیارد دلار سرمایه به علت مهاجرت نیروهای تحصیل کرده از ایران خارج می شود. چطور نفت که هدر می رود نگاه می کنیم و می گوییم نفت این مقدار هدر رفت و مردم زیاد مصرف می کنند؟ اما مغزهای ما که از کشور می روند و با محاسبه ی صندوق بین المللی پول حدود ۵۰ میلیارد دلار ولی با معیارهای دیگر جهانی سالیانه سرمایه ای حدود ۳۰۰ میلیارد دلار به صورت نیروی انسانی از کشور مهاجرت می کند، نباید ما را نگران کند؟! این ها سرمایه های انسانی هستند که ما در گذشته پول های فراوانی صرف آنها کرده ایم تا بزرگ شده اند و تحصیل کرده اند و اکنون به راحتی می گذاریم از کشور بروند. آمریکا برای هر فردی دو میلیون و ششصد هزار دلار ارزیابی سرمایه می کند. اگر ما ارزش هر فرد را یک میلیون دلار هم در نظر بگیریم، بدین معنی است که برای هر فرد، به ارزش امروز، یک میلیون دلار سرمایه گذاری انجام شده تا از کودکی رشد کند و آموزش ببیند و متخصص شود. اکنون سالیانه ۱۵۰ هزار نفر نیروی

انسانی که عمدتاً تحصیل کرده‌اند از کشور می‌روند. بنابراین سالیانه ۱۵۰ میلیارد دلار خسارت ناشی از فرار مغزهایمان را متحمل می‌شویم. آیا انسان‌های ما از انرژی و نفت برای ما مهم‌تر نیستند؟ ما دهه‌ها نفت فروخته‌ایم و مصرف کرده‌ایم تا این نیروها را بزرگ کرده‌ایم و آموزش داده‌ایم. آیا بهتر نیست شرایطی که باعث شده است آنها از کشور مهاجرت کنند را اصلاح کنیم؟

باز در مورد فضای کسب و کار رتبه‌ی ایران ۱۴۴ است و یعنی جزء ۱۰ کشور آخر است. در واقع ایران جزء ده کشوری است که بدترین فضای کسب و کار را دارند. خوب فضای کسب و کار را چه کسی باید درست کند؟ رفتار دولت، بی‌ثباتی‌های سیاسی و ریسکی که دولت با رفتارش ایجاد می‌کند موجب ناامنی فضای کسب و کار می‌شود. همچنین در ریسک اقتصادی رتبه‌ای حدود ۱۴۰ داریم. وقتی جامعه پر از ریسک است سرمایه‌ها از کشور می‌رود. باز در کیفیت سرمایه‌گذاری یکی از پایین‌ترین رتبه‌ها را داریم. در مصرف تریاک اولین کشوریم. در اعدام از لحاظ تعداد، رتبه‌ی دوم بعد از چین را داریم اما نسبت به جمعیت کشورمان، رتبه‌ی اول اعدام را داریم. و موارد فراوان دیگری وجود دارد که ما رتبه‌ی اول از نظر بدی شرایط مختلف را داریم که از اشاره به آنها صرف نظر می‌کنم. ما در خیلی زمینه‌ها اول هستیم، حالا چرا باید اصلاح خودمان را از نفت شروع کنیم که حساس‌ترین جراحی اقتصاد است؟ ما در رانندگی سالی ۲۵ هزار کشته می‌دهیم یعنی هر سال معادل یک زلزله‌ی بزرگ، کشته‌ی رانندگی می‌دهیم. هر زلزله در ایران به طور متوسط ۲۵ هزار کشته گرفته است. ما سالیانه به اندازه‌ی یک زلزله در کشورمان، در رانندگی کشته می‌دهیم که با همان روش محاسبه‌ی قبلی سالیانه معادل ۲۵ میلیارد دلار خسارت کشته‌های رانندگی‌مان را می‌دهیم (غیر از خسارت به اتومبیل‌هایمان و غیر از خسارت مجروحین‌مان).آیا بهتر نیست جراحی را از نظام رانندگی‌مان شروع کنیم؟ بنابراین ما رتبه‌های اول زیادی داریم که می‌توانیم جراحی‌های خود را از آن جا شروع کنیم.

از این گذشته سوالات فراوان دیگری درباره‌ی نسخه‌ی پیچیده شده برای اقتصاد ایران وجود دارد که پاسخ آنها روشن نیست. چه تضمینی برای موفقیت این نسخه در ایران وجود دارد درحالی که در کشورهای دیگر شکست خورده است؟ با کدام منطق می‌خواهیم در زمانی که اقتصاد دچار تورم رکودی است، یک سیاست دیگر که تورم رکودی را تشدید می‌کند اجرا کنیم؟ وجود رکود در اقتصاد شبیه پایین‌بودن فشار خون و پایین‌بودن نبض در بدن یک بیمار است. و تورم در اقتصاد مانند وجود تب در بدن یک بیمار است. به همان دلایلی که پزشکان انجام جراحی روی بیماری که هم تب دارد و هم فشارش پایین است را توصیه نمی‌کنند در اقتصاد نیز در هنگام تورم رکودی، اعمال سیاست‌هایی که تورم رکودی را تشدید کند، توصیه نمی‌شود. همچنین نسخه‌ی پیچیده شده، خیلی کلی به اقتصاد ایران نگاه کرده است؛ در حالی که لازم بود درباره‌ی بخش‌ها و زیر بخش‌های اقتصاد ایران جداگانه اتخاذ تصمیم شود. فقط یک مثال بزنم تا اهمیت آن را نشان دهم. بخش کشاورزی ما در حالی که فقط چهار درصد انرژی کشور را مصرف می‌کند، بیست درصد اشتغال کشور را در خود جای داده است و به علت این‌که خانوار روستایی بیش از شهری است، این بیست درصد شاغلانی که در بخش کشاورزی هستند حدود سی درصد جمعیت کشور را پوشش می‌دهد. یعنی سی درصد جمعیت کشور برای اشتغال و کسب درآمدش تنها چهار درصد انرژی کشور را مصرف می کند. حالا ما می خواهیم با این بخش

وجود رکود در اقتصاد شبیه پایین بودن فشار خون و پایین بودن نبض در بدن یک بیمار است و تورم در اقتصاد مانند وجود تب در بدن یک بیمار است

برای انجام یک جراحی بزرگ اقتصادی وجود اعتماد متقابل بین جامعه و دولت لازم است که در شرایط کنونی چنین اعتمادی وجود ندارد و همین بی اعتمادی می تواند رفتار مردم را برای دولت غیرقابل پیش بینی کند و موجب شکست برنامه ها شود

همان برخوردی را بکنیم که مثلاً با بخش خدمات شهری می کنیم. این برخورد درست نیست و می تواند همین نیمه جانی که برای بخش کشاورزی ما مانده است را نیز بستاند. بخش کشاورزی ما به علت سیاست های غلط دولت هم اکنون با فشار شدید واردات، آسیب های جدی دیده است، کافی است قیمت انرژی را هم در آن گران کنیم تا با موج بیکاری در این بخش مواجه شویم. این داستان به شکل دیگری برای بخش ساختمان هم تکرار می شود. بنابراین ما نمی توانیم برای اقتصادی که در طول چند دهه ی گذشته هر بخش آن را با یک سیاست خاص توسعه داده ایم، اکنون یک سیاست واحد برای قیمت انرژی آن دنبال کنیم.

اما شرط سوم یک جراحی موفق،اعتماد بیمار به پزشک است.یعنی مردم و بازیگران اقتصادی باید به دولت و سیاست های او اعتماد داشته باشند و با او همکاری کنند وگرنه عدم همکاری آنها سیاست را به شکست می کشاند. در ایران نه بیمار به پزشک اعتماد دارد نه پزشک به بیمار.برای نمونه وقتی دولت می خواست آغاز اجرای سهمیه بندی بنزین را اعلام کند، ۴ ساعت مانده به نیمه شب اعلام کرد که فروش بنزین از نیمه شب کارتی می شود. این نشان می دهد دولت به مردم اعتماد ندارد و گرنه قاعدتاً باید از چند هفته قبل مشخص می شد که قرار است بنزین از فلان تاریخ کارتی شود. و از این مثال ها که نشانگر بی‌اعتمادی دولت به مردم است فراوان می توان زد. متقابلا مردم هم به دولت اعتماد ندارند. چندی پیش دبیر کارگروه طرح تحول اقتصادی اعلام کرد که ۳۰ درصد اطلاعات ارائه شده توسط مردم در پرسش نامه های اطلاعات خانوار، غلط است. یعنی آن بخشی از اطلاعاتی که قابل کنترل بوده است ـ مثل اتومبیل ها یا املاک که سوابق آنها را دولت دارد ـ بررسی کرده اند و دیده اند که ۳۰ درصد اطلاعاتی که مردم داده اند با واقعیت مطابقت ندارد.به عنوان مثال فرد خودرو داشته است،اما گفته است ندارم. و تازه این ۳۰ درصد مربوط به آن بخشی از اطلاعات است که می توانسته اند چک کنند. بسیاری از اطلاعات دیگر را دولت نمی تواند بررسی کند که درست است یا نه. این نشانه ی آن است که مردم به دولت اعتماد ندانند، نمی دانند دولت می خواهد با اطلاعاتشان چه کند؟ آیا بر علیه آنها از آن استفاده می کند یا نه. بنابراین اطلاعات غلط می دهند. متقابلاً دولت هم به مردم اعتماد ندارد و مثلا در مورد نرخ تورم،خط فقر، مانده ی صندوق ذخیره ی ارزی، توافقات در مذاکرات اتمی با دولت های خارجی و نظایر این ها به مردم یا اطلاعات نمی دهد یا اطلاعات غلط می دهد. بنابراین برای انجام یک جراحی بزرگ اقتصادی وجود اعتماد متقابل بین جامعه و دولت لازم است که در شرایط کنونی چنین اعتمادی وجود ندارد و همین بی اعتمادی می تواند رفتار مردم را برای دولت غیرقابل پیش بینی کند و موجب شکست برنامه ها شود.

اما شرط چهارم، وجود یک تیم درمان گر قوی و پزشکانی مجرب برای جراحی است. واقعاً کدام تیم درمان گر قوی و مجرب و کدام تیم مشاوره ی اقتصادی قوی در این کار وجود دارد؟ از اقتصاددانان بزرگ کشور چند نفر با این طرح موافقند و یا در تدوین آن همکاری کرده‌اند؟ منظورم از اقتصاددان بزرگ کسانی است که صاحب کرسی دانشگاهی باشند، تجربه‌ ی کافی، مقالات کافی و کتاب کافی در حوزه‌ ی مسائل اقتصاد ایران داشته باشند. سوال این است که چند نفر با چنین ویژگی هایی در تیم فکری طرح تحول اقتصادی همکاری می کنند؟ اگر به فهرست کسانی که در این طرح همکاری می کنند نگاه کنیم، می بینیم جز یک نفر همگی آنها یا تازه چند سالی است درسشان را تمام کرده‌اند یا فاقد ویژگی های پیش گفته‌اند. آیا از جامعه‌ ی اقتصاددانان کشور که بیش از صدو چند نفر هستند چه کسانی در تیم مطالعاتی طرح تحول همکاری می کنند؟ ممکن است برخی استادان در اصفهان یا سایر دانشگاه‌ها موافق این سیاست باشند اما سوال ما در مورد آنهایی است که از نزدیک با تدوین این طرح همکاری می کنند. فقط این که ما حرف های خوب بزنیم کفایت نمی کند. من تمام سایت کارگروه تحول اقتصادی را جست‌و جو کرده‌ام. در مورد طرح تحول تنها دو گزارش هست که پارسال هم همین دو گزارش بود و هیچ تغییری هم نکرده است. دو گزارش در حد پنجاه تا شصت صفحه. درباره‌ ی هدفمندسازی یارانه‌ها نیز دو گزارش بیست و هفت‌هشت صفحه‌ای وجود دارد. یعنی قرار است یک جراحی به این عظمت در اقتصاد ایران انجام شود اما کار فکری درخوری در مورد آن انجام نشده است. شما بروید طرح توجیهی فلان کارخانه‌ ی فولاد را ببینید! در حدّ ۵۰۰ صفحه فقط طرح توجیهی اولیه دارد و مثلاً دو سال روی آن کار شده است. این غیر از مطالعات فنی است که برای اجرای طرح می‌شود. اکنون برای یک چنین جراحی عظیم اقتصادی اگر کار فکری‌ای انجام شده است چرا در اختیار مردم یا کارشناس‌ها نمی گذارند؟ سایت کار گروه تحول اقتصادی مرجع اصلی همه این بحث‌هاست که نشان می دهد کار فکری جدی ای انجام نشده است. و اگر کار جدی انجام نشده است، سوال این است که چرا بر چنین جراحی بزرگی بدون کار فکری جدی اصرار داریم؟ کجاست ماتریس قیمت‌ها که ما بدانیم اثر افزایش قیمت انرژی روی قیمت تک‌تک صنایع چیست؟ تا بتوانیم از طریق جدول داده - ستاده یا سایر مدل‌ها، پیامدهای کلان این سیاست را برآورد کنیم. بنابراین کار فکری اندکی روی این طرح انجام شده است. ممکن است اکنون دارد کار فکری انجام می‌شود یا از این به بعد بشود ولی لایحه پارسال به مجلس رفته است و ماه گذشته از مجلس به شورای نگهبان رفته است و درواقع لایحه تصویب شده است. باید کار فکری قبل از نوشتن لایحه انجام می شد.

آیا از جامعه ی اقتصاددانان کشور که بیش از صد و چند نفر هستند چه کسانی در تیم مطالعاتی طرح تحول همکاری می کنند؟ ممکن است برخی استادان در اصفهان یا سایر دانشگاه ها موافق این سیاست باشند اما سوال ما در مورد آنهایی است که از نزدیک با تدوین این طرح همکاری می کنند

علایم حیاتی یک اقتصاد چیست؟
راستی! درجه رکود چقدر است؟
راستی! نرخ بیکاری چند است؟
راستی! نرخ تورم در اقتصاد ما چند است؟

دولتی که می خواهد چنین جراحی عظیمی را که آثار بین نسلی دارد انجام دهد، باید قبلاً چهار تا جراحی موفق کوچک تر داشته باشد. کدام جراحی موفق را ما داریم؟ مبارزه با فساد موفق بود؟ اجرای قانون مالیات بر ارزش افزوده موفق بود؟ طرح مسکن مهر موفق بوده است؟ طرح بنگاه های زودبازده موفق بوده است؟

اصولاً یک لایحه ی خوب لایحه‌ای است که همراه آن شش گزارش به مجلس برود: گزارش اجرایی، گزارش مالی، گزارش فنی، گزارش اقتصادی، گزارش سیاسی و اجتماعی. کدام گزارش برای این لایحه تدوین شده و به مجلس رفته است؟ اما از این مهم تر، تیم جراحی است که می خواهد این جراحی بزرگ را در اقتصاد ایران انجام دهد. دولتی که می خواهد چنین جراحی عظیمی را که آثار بین نسلی دارد انجام دهد، باید قبلاً چهار تا جراحی موفق کوچک تر داشته باشد. کدام جراحی موفق را ما داریم؟ مبارزه با فساد موفق بود؟ اجرای قانون مالیات بر ارزش افزوده موفق بود؟ طرح مسکن مهر موفق بوده است؟ طرح بنگاه های زودبازده موفق بوده است؟ چگونه به یک تیم اجرایی اعتماد کنیم که در طرح های کوچک تری که اجرا کرده دوست و دشمن می گویند یا موفق نبوده یا برخی از آنها در میانه ی راه متوقف شده است. چگونه ما برای اجرای این طرح عظیم به دولت اعتماد کنیم و سرنوشت کشور را به دست جراحی بدهیم که سابقه و تجارب خوبی در جراحی های کوچک تر ندارد؟ ما به پزشکی که وسط جراحی خون را که می بیند، عقب نشینی می کند و تیغش را زمین می گذارد، چگونه اعتماد کنیم؟!

اما شرط پنجم انجام یک جراحی موفق این بود که بیمار باید از شرایط باثبات و پایدار روحی و جسمی برخوردار باشد. علائم اقتصادی نشان می دهد که اقتصاد ایران فعلا در اغماست. هیچ بیماری را هنگامی که در اغماست جراحی نمی کنند. اول باید بیمار را از اغما خارج کرد. بیماری که در اغماست به محرک های بیرونی واکنش نشان نمی دهد. اقتصاد ایران اکنون به خیلی از محرک ها مانند نرخ بهره یا نرخ تورم واکنش نشان نمی دهد. یعنی اکنون سرمایه گذاری در ایران تابع نرخ بهره نیست و تغییر نرخ بهره موجب تغییر سرمایه گذاری های تولیدی نمی‌شود. حتی به وام‌دادن نیز واکنش ندارد. پول به اقتصاد تزریق می شود اما اشتغال ایجاد نمی شود. بخش تولید ما نیز به نرخ تورم واکنش نشان نمی دهد. بخش تولید در یک کرختی شدید به سر می برد. و مهم تر از همه این که نبض و فشار خون در اقتصاد ما بسیار پایین است. رکود شدید صنایع ما را زمین گیر کرده است. اکنون صنعت ما، بخش تولید صنعتی ما با حدود نصف ظرفیت خود کار می کند (به گفته ی رئیس کمیسیون صنایع با ۴۰ درصد و به گفته ی سایر مسؤولین بین

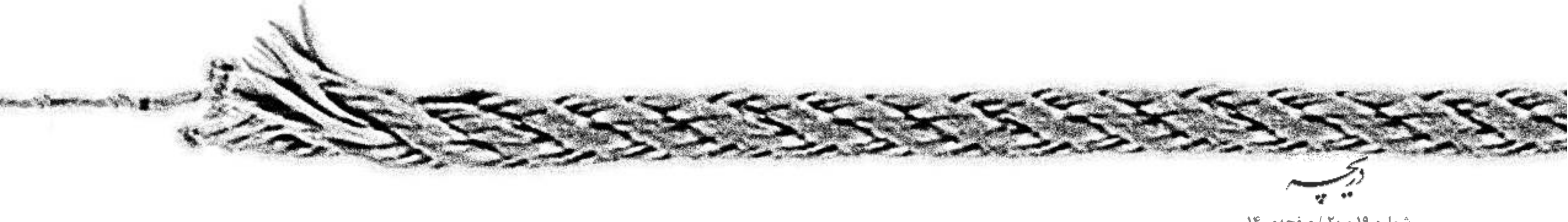

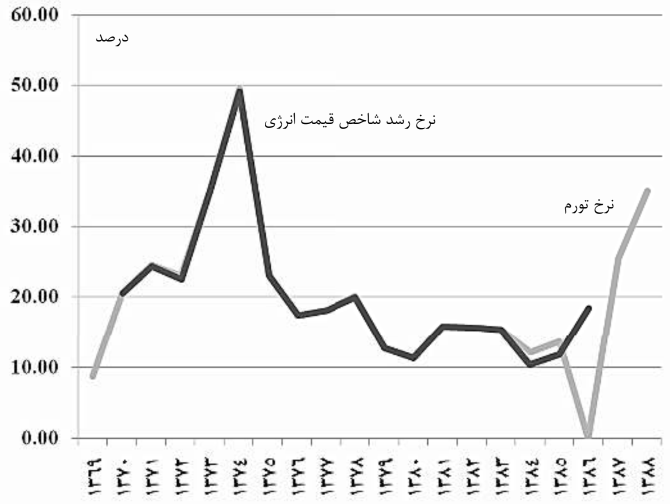

شکل ۱: روند نرخ تورم و شاخص قیمت انرژی در دوره ی ۱۳۸۸-۱۳۶۹

۵۰ تا ۶۰درصد ظرفیت.) بنابراین صنعت ما و اقتصاد ما هم در رکود است و هم واکنش های یک موجود هوشیار را ندارد. این ها همه نشان دهنده ی این است که اقتصاد ایران در اغماست. اول باید آن را از اغما بیرون آوریم، بعد جراحی کنیم.

نکته ی دیگر این است که علائم حیاتی این اقتصاد نیز شفاف نیست. درباره ی یک بیمار صرف نظر از این که تبش، نبض یا فشار خونش بالاست یا پایین یا پایدار است یا نه، اصلا باید بتوانیم نبض و تب و فشارش را بگیریم. یعنی پزشک باید دائما علائم حیاتی بیمار را چک کند. علائم حیاتی یک اقتصاد چیست؟ نرخ تورم، نرخ بیکاری، درجه ی رکود، نرخ بهره، ضریب سرمایه گذاری و نظایر این ها علائم حیاتی یک اقتصاد هستند. راستی نرخ تورم در اقتصاد ما چند است؟

رئیس جمهور یک نرخی می گوید، بانک مرکزی نرخ دیگری می گوید، و مرکز آمار ایران نیز نرخ خودش را می گوید. اقتصاددان مستقل نیز نرخ چهارمی را اعلام می کنند. الان نرخ های اعلام شده بین ۱۵ تا ۳۵ درصد در نوسان است. برای یک فعال اقتصادی یک درصد نرخ تورم هم تعیین کننده است. نرخ بیکاری چند است؟ تا کنون سه نرخ اعلام شده است. درجه ی رکود چقدر است؟ درباره ی سایر بخش ها که هیچ اطلاعی وجود ندارد، درباره ی صنعت هم مثلا رئیس کمسیون صنایع مجلس می گوید درجه ی رکود ۶۰ درصد است، یعنی صنایع با چهل درصد ظرفیت کار می کنند، در حالی که وزیر صنایع آن را تکذیب می کند. بنابراین اصولا اقتصاد ما علائم حیاتیش روشن نیست. در این صورت ممکن است سیاست های ما بر علائم حیاتی غلط استوار شود. همچنین فضای عمومی و سیاسی داخلی و خارجی با ثبات نیست، فضای کسب و کار در ایران ناامن است و ما دارای پایین ترین درجات امنیت فضای کسب و کار هستیم. مجموعه ی این شرایط به ما می گوید که اقتصاد ایران در شرایط باثبات و پایداری برای آغاز یک جراحی بزرگ قرار ندارد. بنابراین شروع یک جراحی بزرگ می تواند بیمار را وارد تشنج کند و حتی به مرگ او بیانجامد.

اکنون پرسش این است که پس راه حل چیست؟! آیا باید دست روی دست گذاشت تا این بیمارها تشدید شود و موجب مرگ اقتصاد شود؟ اول از همه باید به اطلاع پزشکان اقتصاد ایران یعنی دولت مردان کشور برسانیم که بخشی از بیماری ها و مشکلات اقتصاد ایران ناشی از رفتارها و تصمیمات خود شماست. یعنی

مجموعه ی شرایط به ما می گوید که اقتصاد ایران در شرایط باثبات برای آغاز یک جراحی بزرگ قرار ندارد؛ بنابراین شروع یک جراحی بزرگ می تواند بیمار را وارد تشنج کند و حتی به مرگ او بیانجامد اکنون پرسش این است که پس راه حل چیست؟ آیا باید دست روی دست گذاشت تا این بیمارهای اقتصاد تشدید شود و موجب مرگ اقتصاد شود؟

اقتصاد ایران از مسمومیت ناشی از تداخل دارویی رنج می برد تصمیمات متعدد دولت و اعمال سیاست های مختلف مانند تزریق داروهای مختلف به بدن عمل می کند وقتی انواع داروها را به بدن تزریق کردید موجب تداخل و مسمومیت دارویی می شود. در چنین مواردی پزشکان توصیه می کنند که برای مدتی بیمار هیچ دارویی مصرف نکند اقتصاد ایران علاوه بر همه ی مشکلاتش، دچار مسمومیت دارویی نیز هست

گام اول این است که پزشکی که می خواهد جراحی کند متوجه باشد که خودش بخشی از عامل بیماری است. یعنی دستان خودش آلوده است یا سرما خورده است و تب بیمار ناشی از سرماخوردگی است که از پزشک واگیر کرده است. بنابراین اول پزشک باید خودش را اصلاح کند. یعنی به سیاستگذاران بگوییم که رفتار شما اقتصاد را به این وضع رسانده و بی ثبات کرده است. رفتارتان را کنترل کنید. سیاست های خود را کنترل کنید.

جایی خواندم که آقای دکتر پژویان (رئیس شورای رقابت کشور) گفته بودند که در زمان آقای هاشمی برنامه ی تعدیل اقتصادی انجام شد، در زمان آقای خاتمی هیچ سیاست اقتصادی ای انجام نشد، و این دوره قرار است طرح تحول اقتصادی انجام شود. باید گفت که بزرگ ترین خدمت دولت آقای خاتمی به اقتصاد این بود که هیچ تصمیم اقتصادی بزرگی که اقتصاد ایران را به آشوب بکشد نگرفت. به یاد دارم که در آغاز دوره ی اول ریاست جمهوری آقای خاتمی یعنی سال ۱۳۷۶، دفتر ایشان به برخی از اقتصاددانان نامه نوشت و خواست که بگویند ایشان مهم ترین سیاست اقتصادی که باید اجرا کنند، چه باشد؟ من در پاسخ نوشتم: مهم ترین سیاستی که باید اجرا کنید این است که هیچ تصمیم اقتصادی جدیدی نگیرید. چون تصمیمات اقتصادی متعدد و متداخلی که در گذشته برای اقتصاد ایران گرفته شده است به شدت آن را بی ثبات و پرآشوب کرده است. چرا که هر تصمیم اقتصادی جدید دولت به معنی جا به جایی منابع و تغییر شرایط است و دوباره باید بنگاه ها بدوند و مردم باید بدوند تا خود را با وضعیت جدید منطبق کنند. گفتم بگذارید چند سالی اقتصاد ایران به آرامش و ثبات برسد. بعد برای آن تصمیمات جدید بگیرید. درواقع اقتصاد ایران از مسمومیت ناشی از تداخل دارویی رنج می برد. تصمیمات متعدد دولت و اعمال سیاست های مختلف مانند تزریق داروهای مختلف به بدن عمل می کند. وقتی انواع داروها را به بدن تزریق کردید موجب تداخل و مسمومیت دارویی می شود. در چنین مواردی پزشکان توصیه می کنند که برای مدتی بیمار هیچ دارویی مصرف نکند. اقتصاد ایران علاوه بر همه ی مشکلاتش، دچار مسمومیت دارویی نیز هست.

اجازه بدهید تا در پایان سخنم نکته ای را درباره ی رفتار مردم ایران نسبت به تورم عرض کنم. معمولاً مردم برای تصمیماتشان یک شاخص و معیاری انتخاب می کنند. در اقتصادهای به سامان، که مردم به اطلاعاتی که دولتمردانشان می دهند اعتماد دارند، معیار اصلی برای تصمیمات مردم، نرخ تورم است. مردم به شاخص قیمت ها و نرخ تورم نگاه می کنند و تصمیم می گیرند. اما وقتی که اعتماد مردم نسبت به شاخص های عمومی که دولت اعلام می کند رخت بر می بندد، و مردم نمی توانند به اطلاعاتی که دائماً و گاه به صورت متناقض و متفاوت بمبارانشان می کند اعتماد کنند، خودشان دست به شاخص سازی می زنند. در حال حاضر قیمت بنزین در ایران به یک شاخص عمومی یا «قیمت معیار» تبدیل شده است. یعنی دیگر بنزین کالای معمولی نیست، بلکه کالای معیار است. یعنی مردم ذهنیتشان را، انتظاراتشان را، و رفتارشان را بر اساس کالای معیار تنظیم می کنند. یعنی چه؟ یعنی مردم کاری ندارند که نرخ تورمی که دولت اعلام می کند چند است. و کاری به این ندارند که بنزین مثلا ده درصد هزینه های آنها را به خود اختصاص می دهد و بنابراین قیمت بنزین که دو برابر شده است تنها ده درصد هزینه های آنها دو برابر شده است نه کل هزینه های آنها. چون برای مردم بنزین یک کالای معیار شده است وقتی قیمت آن دو برابر می شود آنها انتظار دارند که همه ی قیمت ها دو برابر شود. بنابراین افراد در رفتارشان جوری عمل می کنند که گویی همه ی قیمت ها دو برابر خواهد شد و بنابراین همه سعی می کنند افزایش انتظاری قیمت ها را به دیگری منتقل کنند. یعنی مردم کاری ندارند که تورم ۲۰ درصد است یا ۱۵ درصد است بلکه به قیمت بنزین به عنوان کالای معیار نگاه می کنند و تمام رفتاهایشان را با آن شکل می دهند. پس بنزین در ایران کالای معیار است و دست زدن به کالای معیار خیلی حساس است و خیلی تحولات پیش بینی نشده را به دنبال دارد.

این نکته را از روی آمار و نمودار نیز می توان نشان داد. در شکل (یک) نمودار نرخ تورم و نرخ رشد شاخص قمیت انرژی در کشور نشان داده شده است. شاخص قیمت انرژی از ترازنامه ی انرژی کشور و نرخ تورم از گزارش های بانک مرکزی استخراج شده است. شما در این شکل چند منحنی می بینید؟ تا سال ۱۳۸۳ فقط یک منحنی پیداست و از این سال به بعد دو منحنی

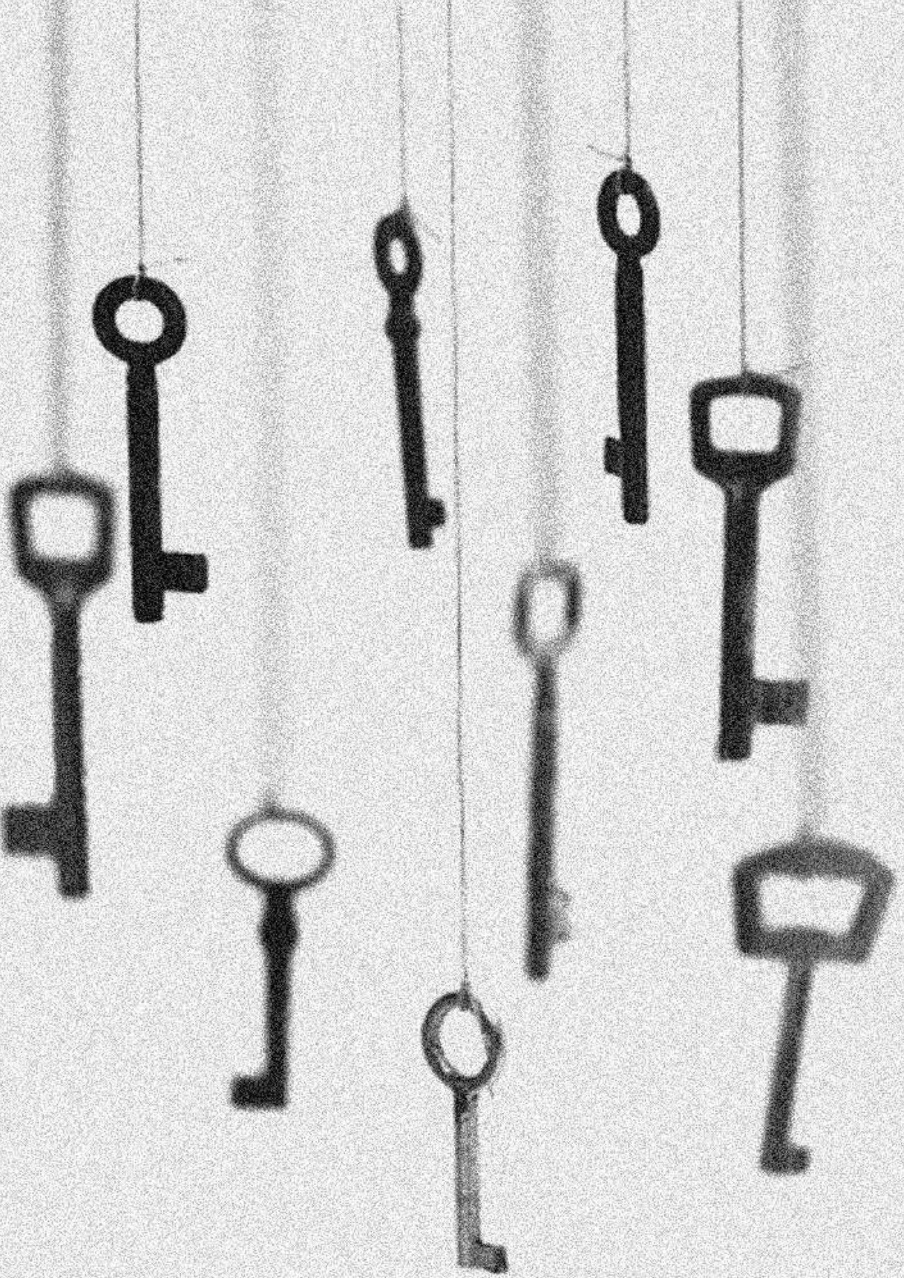

بنزین در ایران کالای معیار است و دست زدن به کالای معیار خیلی حساس است و خیلی تحولات پیش بینی نشده را به دنبال دارد. این نکته را از روی آمار و نمودار نیز می توان نشان داد

می بینیم. اما درواقع در طول سال های ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۳ نیز ما دو منحنی داریم. یکی منحنی نرخ تورم کلی کشور و دیگری منحنی رشد شاخص قیمت انرژی در کشور. ولی تغییر نرخ تورم آنچنان با تغییر شاخص قیمت انرژی هماهنگ است که موجب شده است دو منحنی بر هم منطبق شوند. یعنی در این دوره نرخ تورم در ایران دقیقا برابر نرخ افزایش قیمت انرژی بوده است. افزایش قیمت انرژی شامل قیمت برق، بنزین، گاز و سایر انرژی هاست. یعنی به علت این که قیمت انرژی، و به طور خاص قیمت بنزین در ایران به عنوان قیمت معیار عمل می کند، می بینیم نرخ تورم در ایران دقیقا مطابق با تغییرات قیمت انرژی حرکت می کند. این نشانگر یک رفتار روانی در ایران است. اگر سه دوره ی هاشمی، خاتمی و احمدی نژاد را نگاه کنیم، می بینیم بالاترین نرخ های تورم در سال هایی بوده که قیمت بنزین جهش کرده است. البته در دوره ی دولت نهم افزایش قیمت بنزین نداشته ایم و افزایش نرخ تورم به خاطر سیاست های دیگر بوده است. یعنی اگر افزایش قیمت بنزین داشتیم، قطعاً تورم بالاتری نیز می داشتیم.

این نکته را باید افزود که یک دولت فقط حق دارد یک بار تورم ایجاد کند. یک دولت حق ندارد هر چه دلش می خواهد تورم ایجاد کند. دولت آقای هاشمی یک بار تورم شدید ایجاد کرد. دولت آقای خاتمی هم یک دوره ی تورمی را تجربه کرد و البته بسیار کمتر از تورم دولت قبلی اش. دولت آقای احمدی نژاد هم یک بار تورم ایجاد کرده است و سهمیه تورمش را استفاده کرده است دیگر نباید تورم ایجاد کند.

اما این سوال همچنان باقی ماند که خوب چه باید کرد؟ این ساختارهای غلط را کی باید اصلاح کرد؟ پاسخ روشن من این است که اکنون اقتصاد ایران در شرایط تورم رکودی قرار دارد. یک سیاست جدید که

> **در تورم برخی از مردم زیان می کنند اما برخی سود می برند. در رکود همه زیان می برند و در تورم رکودی همه زیان می کنند اما برخی بیشتر**

نتیجه‌اش تورم رکودی است را نباید وقتی که اقتصاد در تورم رکودی است اجرا کرد. نخست باید اقتصاد را به شرایط رونق ببریم و سپس سیاستمان را اجرا کنیم. اما توجه کنیم که علت رکود در اقتصاد ایران هم عمدتاً رفتار مسؤولان است که موجب بی‌ثباتی سیاسی و ناامنی فضای کسب و کار شده است. در گام اول باید این بی‌ثباتی‌ها را کاهش داد و راه را برای حرکت اقتصاد ایران به سوی رونق باز کرد. آنگاه در دوره‌ی رونق، اجرای سیاستی که تورم‌زاست مانعی ندارد. توجه کنیم که در تورم برخی از مردم زیان می‌کنند، اما برخی سود می‌برند. در رکود همه زیان می‌برند و در تورم رکودی همه زیان می‌کنند اما برخی بیشتر. ما در شرایط تورم رکودی هستیم. نه بخش تولید ما و نه بخش مصرف ما تحمل یک تورم رکودی جدید را ندارد. اکنون سوال می شود که اقتصاد را چگونه به رونق ببریم؟ ما بیست سال است داریم در این خاک پول و سرمایه می پاشیم، چرا جواب نمی‌دهد؟ چرا از بذر این پول هایی که پاشیده‌ایم اشتغالی درو نشده است، تولیدی درو نشده است، رفاهی در نیامده. نپرسیدیم چرا؟ نخست باید شرایطی را اصلاح کنیم که اصولا مانع شروع و تحرک فعالیت‌های اقتصادی می‌شود. ما با سیاست هدفمندسازی یارانه‌ها می‌خواهیم تخصیص منابع را بهینه کنیم اما می گوییم اول شرایط فعالیت پر رونق بنگاه‌های اقتصادی را مهیّا کنیم، بعد بگوییم خوب حالا لازم است تخصیص منابع‌تان را بهینه کنید. پس صبر کنید و اقتصاد را به رونق ببرید اگر توانستید این کار را بکنید بعد بگویید خوب حالا وقت جراحی است.

اما چگونه اقتصاد را به رونق ببریم. اقتصاد ما اکنون در بن بست قرار دارد. یعنی هم در رکود داخلی گرفتار است و هم در حالت بستگی جهانی قرار دارد یعنی رابطه‌اش با نظام اقتصاد جهانی قطع است. اول از همه باید تحرکی در این دو حوزه ایجاد کنیم. یعنی هم تولید داخلی را تحرک دهیم و هم به سوی باز کردن اقتصاد حرکت کنیم. البته این کار زمان بر است اما باید شروع کنیم. اکنون ببینیم اصولاً چرا اقتصاد ما در رکود است؟ پاسخ این است: چون تقاضای داخلی کفایت نمی‌کند. یعنی مردم پول ندارند تا کالاهای تولیدی کارخانه‌های داخل را بخرند، پس کارخانه‌ها هم با ظرفیت کامل تولید نمی‌کنند. مثلاً کل کارخانه‌های تولیدکننده‌ی لوازم‌خانگی در کشور ما به اندازه‌ی یک کارخانه‌ی لوازم‌خانگی مانند دوو یا سامسونگ، یخچال و فریزر تولید نمی‌کنند. چون مردم ما نمی‌توانند بخرند. در چنین شرایطی اقتصاد ما باید بتواند تولیداتش را ببرد و در بازار جهانی بفروشد. یعنی این فروبستگی اقتصادی ما با گشایش به سمت بازار جهانی قابل اصلاح است. ممکن است بگویند که تا این تحول ساختاری رخ ندهد؟ ما نمی توانیم به سمت بازار جهانی برویم. عرض من این است که باید در گام اول با سایر روش‌ها اقتصادمان را از رکود خارج کنیم. چگونه؟

برای اینکه اقتصاد از رکود خارج شود به سه چیز نیاز داریم: ۱. سرمایه، ۲. تثبیت فضای کسب کار، ۳. کاهش هزینه‌ی مبادله. سرمایه را دولت نباید تأمین کند ولی تثبیت و بهبود فضای کسب و کار و کاهش هزینه‌ی مبادله از وظایف تاریخی و سنتی دولت‌هاست. هزینه‌ی مبادله چیست؟ هزینه‌هایی است که نباید باشد و هست. مثلا یک مرتبه یک مسؤول حرفی درباره‌ی بورس می‌زند و بورس سقوط می‌کند. این هزینه‌ی مبادله است، ریسک نیست. ریسک طبیعی بازار این است که شرکت‌ها در فرایند تولید و فروش خود سود و زیان کنند، شاخص‌های سهام بالا و پایین

برود و عده‌ای سود و برخی زیان کنند. اما وقتی یک مسؤول ارشد کشور حرفی می‌زند و موجب سقوط عمومی شاخص قیمت سهام در بورس می‌شود، خسارتی که به سهامداران وارد می‌شود هزینه‌ی مبادله است. یا وقتی که یک مرتبه به علت سخنرانی یکی از مقامات، رابطه‌ی ما با یک کشور دیگر به هم می‌ریزد، آن صادرکننده‌ای که کالاهایش در گمرک آن کشور توقیف می‌شود یا برگشت داده می‌شود، خسارتی که می‌بیند و زیانی که می‌کند هزینه‌ی مبادله است. وقتی یک دولت دائماً از سیاست‌هایش عدول می‌کند، قوانین را اجرا نمی‌کند، یا خوب اجرا نمی‌کند، هزینه‌ی مبادله تحمیل می‌کند و وقتی مردم به قراردادها احترام نمی‌گذارند، به یکدیگر هزینه‌ی مبادله تحمیل می‌کنند.

پس سه مشکل داریم: کمبود سرمایه داریم. فضای کسب و کار ما نامناسب است. هزینه‌ی مبادله بالاست. این سه مشکل، تولید ما را زمین‌گیر کرده است. ما اول باید این سه را حل کنیم. چگونه حل کنیم؟ در مورد کمبود سرمایه، یک قلم از آن این است که ما دائماً نفت می‌فروشیم با درآمد آن نیروهای انسانی خوب تربیت می‌کنیم بعد آنها به خارج می‌روند. چرا می‌روند؟ آیا واقعاً همه‌ی اینها به خاطر این است که حقوقشان در ایران پایین است؟ بخش زیادی از این‌ها به این علت می‌روند که فضای سیاسی کشور بی‌ثبات است، قانون حرمتی ندارد و امیدی به آینده‌ی خود ندارند. می‌توانیم نرخ مهاجرت را ببینیم که چقدر نرخ مهاجرت نیروهای متخصص در سال‌های اخیر افزایش پیدا کرده است. بخشی از نیاز ما نیاز به سرمایه‌ی انسانی است. مگر دانشگاه‌های ما سالی چند فارغ‌التحصیل ایجاد می‌کنند که سالی ۱۵۰ هزار نفر آنها می‌روند؟ پس باید فضا را باثبات کنیم، اعتماد ایجاد کنیم، حرمت قوانین را حفظ کنیم تا ماندن و کارکردن در این کشور برای دانش‌آموختگان ما معنی‌دار شود. همین وضعیت، یعنی بی‌ثباتی‌ها و نا امنی‌ها و هزینه‌های مبادله موجب فرار سرمایه‌ها نیز می‌شود. قبلاً وزیر اطلاعات دولت هشتم اعلام کرده بود که سرمایه‌های ایرانیان خارج از کشور ۷۰۰ میلیارد دلار است. در دولت نهم یکی از اعضای دولت چندی پیش گفت سرمایه ایرانیان خارج ۲۰۰۰ میلیارد دلار است و اخیراً نیز یکی از مسؤولین کشور آن را ۱۳۰۰ میلیارد دلار اعلام کرده است. در سه سال گذشته سرمایه‌گذاری‌های ایرانیان در دبی ۴۰۰ میلیارد دلار بوده است. این سرمایه‌ها چرا به دبی رفته است؟ مگر اینها سرمایه‌های ما نیست؟ بنابراین ما سرمایه داریم باید کاری کنیم به کشور بیاید. پس باید اولا فضای کسب و کار را تثبیت کنیم، اینقدر بی‌ثباتی ایجاد نکنیم، تنش‌های خارجی را مدیریت کنیم و کاهش دهیم، فضای داخلی را به سمت امید و نشاط و اعتماد ببریم و جامعه را به سمت یک وفاق عمومی سوق دهیم. گاهی مسؤولین ما حرف که می‌زنند از دهانشان هزینه‌ی مبادله می‌ریزد. یک حقوقدانی که عضو برجسته‌ی دولت هم هست هفته‌ی گذشته گفته است که بسیجی‌ها در دوران خصوصی‌سازی باید کارخانه‌ها را فتح کنند. چگونه یک حقوقدان عضو دولت به خود اجازه می‌دهد این گونه صحبت کند. نمی‌شود هم بگویید خصوصی‌سازی لازم است، هم بگویید سرمایه‌گذاری کنید و هم بگویید باید کارخانه‌ها را فتح کرد. اگر قرار است برای اقتصاد ایران کاری کنیم اول باید حرف زدن‌هایمان را کنترل کنیم. هزینه‌ی مبادله ایجاد نکنیم تا فضای کشور و فضای اقتصاد آرام شود. بعد هم باید فضای کسب و کار را با کاهش تنش‌های سیاسی خارجی تثبیت کنیم.

اما یک کار مهم دیگری نیز باید انجام شود تا هم

سه مشکل داریم
کمبود سرمایه داریم
فضای کسب و کار
نامناسب است
هزینه‌ی مبادله بالاست
این سه مشکل
تولید ما را زمین‌گیر
کرده است.
ما اول باید
این سه را حل کنیم

کاهش هزینه ی مبادله بهبود فضای کسب و کار که در جای خود نیاز به کاهش تنش های خارجی دارد و نیز عفو عمومی، این ها هیچ کدام راه حل هایی نیستند که مسؤولین قوای سه گانه ی ما بتوانند انجام دهند. بنابراین اقتصاد ما در گره ای مانده که باید گشوده شود و این گره فقط به دست مقام معظّم رهبری قابل گشودن است یعنی اکنون اقتصاد ما راه حل اقتصادی ندارد راه حل سیاسی دارد و راه حل اجتماعی دارد

سرمایه های اقتصادی مان برگردد و هم سرمایه های انسانی مان فرار نکند. هر انقلابی اگر بخواهد از یک جایی جهش اقتصادی را شروع کند باید عفو عمومی بدهد. سی سال است که انقلاب پیروز شده و نظام تثبیت شده است و هنوز عفو عمومی نداده ایم. به قول یکی از اقتصادانان می گفت که کشور ما به هواپیمایی می ماند که خلبان آن در آغاز پرواز گفته است کمربندها را ببندید ولی سی سال است که هنوز نگفته کمربندها را باز کنید. بالاخره باید این کار بشود. این همه ایرانی که دوره به دوره از حوزه های مختلف و عرصه های مختلف فعالیت در ایران حذف شده اند و می شوند، این ها و سرمایه های فکری و اقتصادی آنها باید به بازی اقتصادی برگردد. این ها عمدتاً هم جزء نخبگان بوده اند. از این طریق نه تنها سرمایه های فکری و اقتصادی فعال می شوند بلکه فضای امید و نشاط به جامعه بر می گردد. منظورم از عفو عمومی این است که تمام کسانی که ایرانی هستند ولی شاکی خصوصی ندارند و به جهتی از حقوق اجتماعی محروم شده اند، مشکلی برایشان ایجاد کرده ایم، محدودیت هایی برای تحصیل، استخدام سرمایه گذاری و فعالیت اجتماعی یا اقتصادی یا سیاسی آنها ایجاد کرده ایم، به آنها انگ زده ایم و طردشان کردیم و امثال آن، اینها همه عفو شوند و محدودیت ها حذف شود تا این ها کشور را و آینده آن را از خودشان بدانند و به بازی اقتصادی برگردند و فکرشان و سرمایه هایشان را وارد بازی کنند. البته اگر کسی جرمی مرتکب شده است و یا شاکی خصوصی دارد طبیعی است که طبق قوانین کشور باید رسیدگی شود. اما بخش بزرگی از جمعیت کشور ما با انواع انگ ها و محدودیت ها و تضییقات روبه رو است که این محدودیت ها باید حذف شود.

اما می دانیم که این سه مورد که گفتم یعنی کاهش هزینه ی مبادله، بهبود فضای کسب و کار که در جای خود نیاز به کاهش تنش های خارجی دارد و نیز عفو عمومی، این ها هیچ کدام راه حل هایی نیستند که مسؤولین قوای سه گانه ی ما بتوانند انجام دهند. بنابراین اقتصاد ما در گره ای مانده که باید گشوده شود و این گره فقط به دست مقام معظّم رهبری قابل گشودن است. یعنی اکنون اقتصاد ما راه حل اقتصادی ندارد، راه حل سیاسی دارد، و راه حل اجتماعی دارد. و این جایی است که باید مقامات ارشد کشور به طور جدی تصمیم گیری کنند تا بتوانند اقتصاد را از این فروبستگی در بیاورند. برای مثال برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی ما چهارده سال پیش مخفیانه تقاضایی داده ایم، ده سال طول کشید تا نامه ی ما را گرفتند و اعلام کردند نامه ی شما ثبت شد شما به عنوان عضو ناظر می توانید فقط در جلسات شرکت کنید و گوش کنید. دراین مدت ۲۱ بار برای همین مساله ی کوچک که تقاضای ما را بپذیرند یا نه رای گیری شد و آمریکا وتو می کرد. دو سال پیش که آمریکا وتو نکرد ما جشن گرفتیم که ما عضو سازمان تجارت جهانی شده ایم. نه، ما عضو نشده ایم، آنها فقط تقاضای ما را گرفته اند و پذیرفته اند که ما برویم و در جلسات بنشینیم و نگاه کنیم، یعنی عضو ناظر باشیم. ما باید بعد از آن بلافاصله گزارش رژیم تجاری خود را می دادیم، چهارسال ونیم است گزارش رژیم تجاری تهیه شده است و تازه یک ماه پیش ارسال شده است. بعد از این مرحله ما هفت دوره مذاکره و رای گیری داریم. این مذاکرات برای کشورهای مختلف به طور متوسط ۷ ساله طی شده است. این دوره برای چین ۱۵ سال طول کشید. با وضع کنونی سیاست خارجی ایران و تنش هایی که داریم و با بی ثباتی های داخلی این دوره برای ایران شاید سی سال طول بکشد. این ها مسائلی است که باید حل شود تا اقتصاد ایران به سوی ثبات و چشم اندازهای روشن برود. بدون عضویت در سازمان تجارت جهانی، اقتصاد ما در بن بست می ماند و چشم انداز روشنی ندارد و برای عضویت نیز ما باید تنش های خارجی را حل کنیم و با کشورهایی مانند آمریکا برای حل و فصل دعاوی اقتصادی مذاکره کنیم. این مسائل هیچ کدام در مسؤولیت و در اختیار رؤسای قوای سه گانه و حتی مجلس نیست. اینها چیزهایی است که مقامات ارشد کشور و مقام معظم رهبری باید تصمیم گیری کنند و اقتصاد را از این فروبستگی آزاد کنند. ایشان باید به مقاماتی و به فرماندهانی و به سیاسیونی که حرف هایی می زنند که برای کشور هزینه ی مبادله ایجاد می کند، بی ثباتی ایجاد می کند، نهیب بزنند که چرا اینقدر حرف می زنید. و به همین ترتیب باید تنش های خارجی مدیریت و حل و فصل شود. بدون این تغییرات هیچ چشم اندازی برای خروج اقتصاد ایران از رکود وجود ندارد و هیچ امیدی به موفقیت سیاست های اصلاح ساختار اقتصادی نمی رود.